

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره اصل مثبت بود و عرض شد که خب اصحاب به طرق مختلف بیان کردند که مثبتات اصول که اقوای اصول هم استصحاب است حجت نیست اما مثبتات امارات حجت است، عرض کردیم مبحث این ها هم اجمالا درست است و یک تفصیلی داشت که بیان شد. آن وقت گفتیم برای توضیح مطلب و برای بیان کیفیت اثبات که آیا واسطه چه حالاتی دارد چون مثال هایی در این جا زده شده ما روی آن مثال ها یک مقداری صحبت بکنیم تا حقیقت اصل مثبت واضح بشود ان شا الله تعالی.

یک مثالی که در این جا مرحوم شیخ به مناسبت خفای واسطه زدند اصالة استصحاب عدم حاجب است که اگر استصحاب عدم حاجب کردیم حکم می کنیم که غسل محقق شده و آب ملاقات با جسم، با بدن کرده است.

خب در این جا مرحوم شیخ فرمودند واسطه خفی است و اشکال ندارد، این جا اصل مثبت قبول. مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی اشکال کردند که در این جا ولو واسطه خفی باشد ما دلیلی نداریم که قائل بشویم به این که غسل یا ملاقات آب با بدن تحقق پیدا کرده، این هم خودش مثبت است دیگه بالاخره.

عرض کردیم نکته اثبات این که می گویند اصل مثبت است یا نه، آن نکته و معیارش را من عرض کردم، آن معیارش این است که شما مجرای اصل را حساب بکنید، نگاه بکنید، موضوع لسان دلیل را هم نگاه بکنید اگر عین هم بودند اصل جاری می شود، اگر یکی لازم دیگری بود یعنی موضوع لسان دلیل لازم بود یا ملزوم بود یا متلازمین بودند آن جا را اصطلاحا مثبت می گویند، حالا تطبیقش در مانحن فیه مثلا شما حالت سابقه داشتید که حاجب روی صورتان نبود، این حالت سابقه.

استصحاب می کنید عدم حاجب را، با استصحاب عدم حاجب می خواهید اثبات بکنید آیه مبارکه فاغسلوا وجوهکم صدق پیدا کرد، استصحاب عدم حاجب یک مطلب است، فاغسلوا صدق پیدا کرد مطلب دیگری است، فاغسلوا یعنی آب به صورت رسیده، به پوست

رسیده، به بشره رسیده لکن عدم حاجب این را اثبات نمی کند، فقط می گوید مانع نبوده اما این که آب رسیده اثبات نمی کند، مرحوم شیخ فرمودند واسطه خفی است ما این جا قبول می کنیم، مرحوم نائینی و آقای خوئی فرمودند واسطه ولو هم خفی باشد چون اثر مال آن است یعنی آن فاغسلوا، اثر مال غسل است که ملاقات آب بالبشره باشد و اثر مال عدم حاجب نیست، این مراد ایشان از واسطه این است، اثر مال ملاقات الماء است نه مال عدم الحاجب، عدم الحاجب با ملاقات الماء تلازم دارند یعنی اگر حاجب نباشد آب به بدن رسیده، اگر حاجب نبود آب رسیده پس با هم تلازم دارند. اگر تلازم پیدا کردند لوازم اصول، مثبتات اصول، ملزومات اصول ثابت نمی شود، این خلاصه اشکال مرحوم آقای نائینی و عرض کردیم این اشکال را به لغت های مختلفی در بحث های گذشته روشن کردیم، دقت بکنید آن چه که الان در این بحث مهم است یکی یعنی اصولا آقایان دقت بفرمایند در مسائل علمی کلا این طور است، در مطالب علمی غالبا یک نوع رابطه ای بین طرفین است، ترابط است، حالا اسمش را رابطه بگذاریم، ترابط بگذاریم، تناسب بگذاریم چون در امور اعتباری هم باید ملاحظه بشود، یکی این که بررسی بکنیم تلازم بین طرفین را، یکی این که طرفین را اثبات یا نفی بکنیم، این مسئله خیلی مهمی است مثلا مسئله ای را که ما در این جا الان مطرح می کنیم این است که آیا ما در باب استصحاب چه قائل به سیره عقلا باشیم که خود بنده قائلم یا قائل به تعبد باشیم نتیجه یکی است یا نه؟ ببینید این جا ترابط است، در مسئله بحث اول بحث ترابط بین دو مبناست، بحث دوم طرفین ربط است، این خیلی مسئله ای است کاملا قابل توجه در مباحث علمی.

اما مسئله ترابط در حقیقت این آقایان که این بحث را مطرح کردند مثبت و غیر مثبت، در حقیقت این ها مبنایشان این بوده که حجیت استصحاب از باب اخبار است، از باب تعبد است، آن وقت از باب تعبد اگر شد قاعده کلی این است که تعبد وقتی جاری می شود که موضوع لسان دلیل را درست بکند، اگر نتواند موضوع لسان دلیل را درست بکند دیگه تعبد معنا ندارد، خوب دقت فرمودید؟

آن وقت این جا تعبد ما به چیست؟ تعبد ما به عدم حاجب است، این تعبد به عدم حاجب وقتی درست می شود که اثر داشته باشد، اثر مال عدم حاجب نیست، اثر مال ملاقات الماء للبشره است، ایصال الماء الی البشره است پس اگر ایصال الماء الی البشره ذا اثر بود که عنوان غسل است و این لازمه هست با عدم حاجب، بنا بر این چون لازمش است استصحاب عدم حاجب جاری نمی شود، چون اثر بر

خود عدم حاجب بار نشد، اثر بار شد بر ایصال الماء إلى البشرة، ملاقاء الماء للبشرة، اجراء الماء على البشرة، جریان الماء على البشرة، اثر بر این بار می شود پس بنابراین خوب دقت بکنید این تلازم که می گوید یعنی این، یعنی اگر کسی قائل به مبنای تعبد در باب استصحاب شد طبیعت تعبد این جوری است، روشن بشود، شارع ما را متعبد می کند به بقای یک چیز لکن در جایی که دارای اثر باشد، اثر نباشد تعبد نکنید، این ترابط را در نظر بگیرید.

پرسش: آقای نائینی و آقای خوئی خلاف این را می گویند، آب به بشره رسیده

آیت الله مددی: خب این ها می گویند نرسیده، اثبات که نمی کنند

پس این که مرحوم شیخ یا آقای نائینی

پرسش: حجت نیست دیگه

آیت الله مددی: لذا می گویند حجت نیست

پرسش: نباید بگویند حجت نیست

آیت الله مددی: لذا می گویند حجت نیست، من تقریر کلام آقای خوئی را بهتر از خود ایشان می گویم.

پرسش: خب می فرمایید به لحاظ اثر است دیگه

آیت الله مددی: خب وقتی اثر نیست جاری نمی شود، ایشان تصادفاً به این خوبی فرمودند که من گفتم، نه مرحوم نائینی به این

قشنگی فرمودند و نه مرحوم آقای خوئی

پرسش: استصحاب عدم حاجب کردیم باید بگویم آب به بشره رسیده.

آیت الله مددی: خب می گوید نه چون لازم است

پرسش: لازم است ولی اثرش است.

آیت الله مددی: خب لازمش است، لازم به درد نمی خورد. باید خود مجرای استصحاب باشد. این مثل این که فرض کنید آب باز بود روی بشره می آمده، شک می کنیم مانعی پیدا شد یا نه؟ می توانیم استصحاب آن اتصال را بکنیم، آن جا درست است، مثلاً آبی باز بوده روی بدن من می آمده، من سرم را به عنوان غسل شستم شک می کنیم که مثلاً یک مانعی گذاشتیم که به دست راست من آب نرسد، آن جا استصحاب اتصال خوب است چون قبلاً اتصال داشت، آن خوب است اما شما در این جا چی می خواهید جاری بکنید؟ روشن شد؟ من به نحوی تقریر کردم که از خود تقریر آقای خوئی و مرحوم. مثل سحر سحره شد.

پرسش: شما می فرمایید استصحاب در جایی جاری می شود به لحاظ اثرش و إلا اگر به لحاظ اثر نباشد استصحاب عدم حاجب آیت الله مددی: آن وقت استصحاب این جا چون اثر ندارد، اثر مال عدم حاجب نیست، اثر مال ملاقات است، ملاقات هم لازمه عدم حاجب است

پرسش: می خواهیم بگوئیم اثر عدم الحاجب ملاقات اجراء الماء است دیگه آیت الله مددی: خب اثرش نیست، ملازمش است یعنی در آیه نفرمود که آب بریز و حاجب نباشد، فرمود اغسلوا وجوهکم، این اغسلوا، غَسَلَ محقق نیست

پرسش: اگر این به لحاظ این نیست پس خود استصحاب عدم حاجب به درد نمی خورد آیت الله مددی: لذا می گویند به درد نمی خورد. اثر ندارد دیگه، برای همین می گویند استصحاب جاری نمی شود. من شرح دادم که اصل مثبت روشن بشود، خب لذا می گویند استصحاب عدم حاجب جاری نمی شود، شما می گوئید چه اثر دارد؟ چون می گویند جاری نمی شود چون اثر مال لازمش است و لازم هم که اثبات نمی کند پس جاری نمی شود. من امروز این توضیحات را اعاده کردم که کاملاً مطلب برایتان روشن بشود.

پس بنابراین یک تلازمی هست یک استصحاب را حجت بدانیم از باب تعبد، اگر از باب تعبد شد به مقدار تعبد حجت است، به لازمش نمی خورد، اگر اثر به لازم در موضوع لسان دلیل لازم بود دیگه آن استصحاب جاری نمی شود، این خلاصه بحث

پرسش: حالا شیخ اعظم چجوری جاری کرده

آیت الله مددی: شیخ اعظم حرفش این است که درست است آن غَسْل مال اثر لازم است، لازم مستصحاب است لکن واسطه خفی است

عرف آن را اثر می بیند، این جواب شیخ اعظم

پس مرحوم شیخ اعظم هم در مبنا با نائینی موافق است، تعبد، اثر هم باید مال مستصحاب باشد، این جا موضوع لسان دلیل، غَسْل است،

این اثر مال مستصحاب نیست، مال اصالة عدم الحاجب نیست، لازمه عدم الحاجب غَسْل بشره است، لازمه است، خودش که نیست. اگر

لازمه اش شد دیگه استصحاب جاری نمی شود، این خلاصه نظر این آقایان که دیگه استصحاب جاری نمی شود.

پرسش: استصحاب اصالت که فرمودید آن هم باز لازمه اش هست

آیت الله مددی: نه دیگه چون غَسْل بشره بود من زیر دوش بودم آب داشت روی من می آمد، حالا شک می کنم طرف راست من

است، یک کسی می گوید یک کسی مثلاً پلاستیکی روی دستت قرار داده، آب نمی رسد، اگر شک کردی، این جا می توانیم بگویم

استصحاب بقای ملاقات با بدن. آن جا را می شود گفت.

پرسش: استصحاب جاری نمی شود نسبت به آن جایی که شک داریم

آیت الله مددی: چرا؟ چون آب که به بدن من اتصال داشت استصحاب اتصال می کنیم، حالا اگر آن جا هم شک کردیم مشکل ندارد،

این جا هم حل نمی شود، خوب روشن شد؟

پس بنابراین تصور اساسی این است که استصحاب حجت است از باب اخبار و تعبد، تعبد هم به لحاظ ترتیب آثار شرعی است لذا باید

مجرای استصحاب با موضوع لسان دلیلی یکی باشند، اگر دو تا شد بخواهیم با تلازم، با تلازم اثبات نمی شود. آن وقت در مثل مانحن

فیه وقتی شما می خواهید استصحاب عدم حاجب بکنید چون اثرش تحقق غَسْل است، تحقق غَسْل با عدم حاجب، لازم و ملزوم اند،

عینش نیست لذا استصحاب جاری نمی شود، این اشکال آقای خوئی به مرحوم نائینی.

پرسش: وارد نیست

آیت الله مددی: نه دقت بکنید، وارد نیست یک مطلب است، من می خواهم قدرت علمی را الان در شما ایجاد بکنم.

در مقابل این رای فرض کنید بنده سراپا تقصیر قائلیم که استصحاب عقلائی است، تعبد هم توش ندارد، یک سیره عقلاست و در

حقیقت استصحاب بقای آن چیزی است که ما از آن سابقا داشتیم، حالا در این جا ما در سابق، شما این طور فرض بکنید من یقین دارم

در صورت من حاجب نیست، قطع دارم در صورت من حاجب نیست، اگر آب ریختم غسل محقق می شود یا نه؟

یکی از حضار: قطعاً محقق می شود.

آیت الله مددی: استصحابش هم همین است.

پرسش: اصلاً اگر مبنای تعبد هم باشد.

آیت الله مددی: نه مرحوم شیخ

پس بنابراین اولاً ترابط را حساب بکنید یعنی بگویید مبنای مرحوم شیخ و نائینی این است، روی این مبنا این لازم می آید، یک

مبنائی است که باز عوض می شود، روی این مبنای جدید یک چیز دیگری لازم می آید اما اگر آمدیم گفتیم استصحاب اصولاً عقلائی

است.

پرسش: اثر عقلیش هم بار می شود

آیت الله مددی: اصلاً استصحاب کاری به اثر عقلی ندارد، اصلاً به لفظ واسطه چون لفظ واسطه در هیچ جا نیامده. کاری به واسطه

ندارد. هنر استصحاب این است که اگر شما یقین داشتید یقینتان را توسعه می دهید، اگر مودای اماره بود آن مودی را توسعه می دهید،

کار استصحاب این است، یک دفعه شما یقین دارید که حاجب در صورتتان نیست، تصور بکنید، یقین دارید، آب ریختید آیا غسل

محقق می شود یا نمی شود؟ یقین دارید که حاجب نیست.

دو: بینه، دو تا شاهد عادل، ما به صورتت نگاه می کنیم، در صورت تو حاجب نیست، اگر شک کردم استصحاب مودای بینه، مودای

اماره، چون استصحاب خیلی در بحث های سابق توضیح می دهیم که کار استصحاب توسعه است، آن حالت سابق را به حالت خودش

نگاه می کند، عمده اش توسعه است، یا توسعه یقین است یا توسعه مودای اماره است، کار استصحاب این است، از آن طرف هم این عقلائی است یعنی یک ارتکاز عقلاست، تا نیم ساعت قبل یقین داشتم حاجب نیست الان شک می کنم، این یقین را توسعه می دهد، فقط عرض کردیم این یقینی که توسعه می دهد ابداعی است، ادراکی نیست، این حالت کشف را دیده بودند کشفش ابداعی است نه ادراکی، آن مودای اماره را توسعه می دهد، توسعه اش ابداعی است چون بینه شانش طریقت صرف به واقع است، بینه شانش طریقت است، وقتی دو نفر عادل گفتند روی صورت تو حاجب نیست، سوال: اگر آب ریختم غسل محقق می شود یا نه؟ دو نفر عادل گفتند روی صورت تو حاجب نیست، کار استصحاب این است که همانی که قبلا بود توسعه می دهد، ابقایش می کند. استصحاب کار خاصی نمی کند یعنی آن نکته اساسی در باب استصحاب را عرض کردیم، ما پانزده شانزده احتمال در معنای استصحاب دادیم. عرض کردیم حقیقت استصحاب این است و از آن طرف هم غسل یک مفهوم عرفی است مثل تیمم نیست که یک اصطلاح شرعی باشد. غسل یک مفهوم عرفی است، غسل مامور به هست اما خودش مفهوم تصویری نیست، خود غسل تعبدی نیست، غسل یک مفهوم عرفی است شارع در غسل تصرفی نکرده، بلکه در باب وضو فرموده در غسل از بالا به پایین، خیلی خب این تصرف در یک حکمی در غسل است نه این که حقیقت غسل از بالا به پایین است و لذا بنا بر معروف و مشهور بلکه کاد آن یکون اجماعیا در باب غسل ملتزم نیستند از بالا به پایین، اول سینه را بشوید بعد سر را بشوید، اول پا را بشوید بعد سر را، در باب غسل ملتزم نشدند که از بالا به پایین، در خصوص وضو به خاطر سنت پیغمبر و إلا غسل خودش اعم از این که از بالا باشد یا از پایین باشد، مثل مسح، در باب مسح فرق نمی کنند دیگه، می گوید از بالا باشد یا از پایین، در باب غسل چون سنت پیغمبر است، این ها مفهوم غسل را عوض نمی کنند، غسل یک مفهوم عرفی دارد، اجراء الما علی آن شیئی محلی که مغسول است بهش غسل می گویند، حالا روی پارچه باشد می گویند غسل پارچه، روی بدن باشد غسل بدن، روی چوب باشد غسل ...، دیگه این ها مفاهیم واضحی است، این جای ابهام و شبهه ندارد.

پس بنابراین خوب دقت بکنید ما حرف اولمان این است که این نزاع مبتنی بر آن نزاع است، بحث ترابط و تلازم است چون شما ممکن است بگویید نه رابطه ای بین این دو تا ندارد، ممکن است ما استصحاب عقلائی بدانیم معذک بگوئیم اثر این جا بار نمی شود

پس نکته اول در مباحث علمی آن تلازم است، حرف ما این است که اگر قائل به تعبد باشیم این نزاع می آید اما قائل به تعبد نشدیم این نزاع نمی آید.

پرسش: استاد آن جا هم قابل رفع است یعنی نائینی، ملاقاء الماء را لازمه عدم حاجب می گیرد در حالی که ما اگر بیاییم ملاقات را لازمه جری الماء بگیریم آن وقت عدم الحاجب هم که با استصحاب همین می شود دیگه

آیت الله مددی: خب می گوید نمی شود، لازمه اش است خب.

پرسش: چرا لازمه نمی گوئید؟

آیت الله مددی: چون استصحاب می گوید حاجب نیست، چون نیست پس آب به بشره، این تا پس آمد می شود مثبت. پس آب به بشره رسید. اگر آب به بشره رسید آن وقت می شود صدق غُسل، فاغسلوا وجوهکم

پرسش: می خواهم بگویم با حفظ مبنا حرف آقای نائینی درست است؟

آیت الله مددی: خب آن بحث دیگری است.

من چون این بحث را دیروز گفتیم خیلی روشن نشد، اولاً من هدفم فقط این مثال نیست، اصولاً کیفیت نتیجه گیری در بحث های علمی، یک: یک مدعای ما این است که این مبتنی بر آن مبناست، بر آن مبنا که استصحاب را تعبدی بدانیم یا استصحاب را عقلائی بدانیم، اگر استصحاب را عقلائی بدانیم به نظر ما استصحاب جاری می شود هیچ مشکل ندارد. هنر استصحاب بقای همان وجود است، حدوث است، اگر شما یقین به عدم حاجب داشتید و با یقین به عدم حاجب، غُسل محقق شد با استصحاب عدم حاجب هم غُسل محقق می شود، فرق نمی کند چون کار این توسعه آن است، ایشان کار خاصی ندارد، چیزی اضافه یا کم نمی کند. اگر عدم حاجب مودای بینه بود، مودای اماره بود همچنان که شما با بینه و اماره مطلقاً شما اگر بینه قائل بر عدم حاجب قائم بشود شما آب به صورت بریزید غُسل محقق می شود با استصحاب مودای اماره هم غُسل محقق است، فرق نمی کند، یکی است، هیچ فرق خاصی ندارد. بله اگر بنا شد تعبد باشد و تعبد هم به این معنا بگیریم چون عرض کردیم در تعبد گاهی می گوئیم تعبد عین ما عند العقلاست، این جا هم با آن یکی

.....
فرق نمی کند. بگوییم نه تعبد به این لحاظ می شود که شارع خودش اثر بار کرده، این جا مرحوم نائینی و آقای خوئی می گویند نمی شود چون لازم است، مرحوم شیخ می گوید می شود چون واسطه خفی است.

پس این ها اولاً دو مبناست، این مبنای دوم آیا حق با شیخ است یا حق با نائینی است؟ عرض کردیم ما کلمه واسطه در روایت ندایم که خفی و جلی رویش بحث بکنیم، این بحث از نظر علمی درست نیست، آن بحثی که در این جا درست است آن این است که اگر ما یک حالت سابقه داشتیم آن حالت سابقه دارای اثری بود بعد آن را استصحاب کردیم تعبد، اگر آن اثر را بار نکنیم می گویند نقض یقین به شک کردی، اعتبار به این است، حرف مرحوم شیخ هم در حقیقت این جاست، البته ایشان کلمه واسطه خفی را بکار برده این منشا این بحث ها شده که واسطه خفی و جلی از کجا آمده؟ بحث واسطه نیست، پس روی مبنای کسانی که قائل به تعبدند این جا تفصیل می آید، خلاصه تفصیل ما باید دقیقاً، به قول قدمای اصحابمان ملا نقطی بشویم، دقیقاً مجرای استصحاب را ببینیم، دقیقاً موضوع لسان دلیل را ببینیم. آن موضوع دقیقاً با مجرای استصحاب یکی باشد، خب این جا انصافاً این شبهه را دارد چون موضوع لسان دلیل غسل است، مجرای استصحاب عدم حاجب است، غسل با عدم حاجب.

اما اگر گفتیم معیار در این نکته دقیق نیست، عرف است، به حیثی که اگر ما رفع ید کردیم می گویند شما نقض یقین به شک کردی، انصافاً حرف شیخ به نظر من بعید نیست البته چون - در این مدت فکر می کنم آقایانی که از سابق تشریف دارند - من بحث های فرضی نمی کنم، چون این فرض بر تعبد است چون من تعبد را قبول نداشتم. علی فرض تعبد باز به نظر ما حرف شیخ بهتر است تا نائینی، عرفی تر است تا حرف مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی

پس بنابراین در این جا روشن شد که:

۱. تلازم را نگاه بکنیم، ترابط را نگاه بکنیم مثلاً اگر مبنای حجیت استصحاب، قبول استصحاب، عرف شد، عقلاً شد، نتیجه اش

این است که استصحاب عدم حاجب جاری می شود و هیچ مشکلی ندارد. نه این که جاری می شود، عرف اصلاً می بیند. می

گوید تا نیم ساعت قبل من حاجب نداشتم الان هم ندارم، ببینید، احتیاج به جریان اصطلاحی ما ندارد. از آن طرف هم آنی که

موضوع است عنوان غَسَل است، غَسَل هم یک امر عرفی است. با یقین به عدم حاجب غَسَل محقق می شود، با استصحاب عدم

حاجب هم غَسَل محقق می شود. استصحاب کاری نمی کند، آن یقین شما را توسعه می دهد.

پرسش: یقین نسبت به عدم حاجب است نه یقینمان نسبت به غَسَل

آیت الله مددی: نمی خواهد، دنبال یقین غَسَل نیستیم که.

پرسش: طبق مبنای شما انگار داریم یقین را به غَسَل سرایت می دهیم

آیت الله مددی: نه یقین به غَسَل سرایت ندادیم، ما عدم حاجب، می گویم شما با یقین به عدم حاجب، غَسَل محقق می شود خوب با

استصحاب عدم حاجب هم غَسَل محقق می شود، چه فرق می کند؟ اگر اماره آمد بین آمد که حاجب نیست غَسَل می شود استصحاب

آن هم غَسَل محقق می شود، فرقی در این جهت نیست

اگر عقلائی شد به نظر ما جاری می شود و هیچ مشکلی ندارد اما تعبدی شد این .

پس یک بحث تلازم بین این دو تا، بحث دوم این است که شما چی را قبول بکنید؟ قبول بکنید عقلائی است یا خبر است آن به بحث

های استصحاب بر می گردد. کدام یکی از این دو طرف را قبول بکنیم، اول طرفین را نگاه بکنیم بعد مسئله واسطه، اگر این طرف را

قبول کردیم که استصحاب تعبد است آن یکی فرق بین واسطه خفی و جلی بگذاریم یا نه؟ عرض کردیم ما نکته ای به نام واسطه خفی

و جلی نداریم، تعجب هم هست، مرحوم نائینی هم دارد، آقای خوئی هم دارد. اصلا ما نکته ای به نام واسطه خفی و جلی نداریم، اصلا

واسطه نداریم که خفی یا جلی باشد، نکته این است که اگر تعبد را قبول کردیم بنا شد آن اثر را بار نکنیم بهش می گویند شما نقض

یقین به شک کردی، وسواست گرفته، این نقض یقین به شک یعنی وسواست گرفته، می گوید تا یک ساعت قبل حاجب نبود، الان

شک می کنم حاجب هست یا نه؟ استصحاب نمی توانم بکنم، می گویند چرا نمی توانی بکنی؟ قبلا نبود حالا هم نیست، می گوید نه

خب شارع گفته غَسَل، می گوید خوب چه فرق می کند؟ قبلا هم غَسَل بود حالا هم هست، چه فرق می کند!

پرسش: واسطه هم عبارة آخری از این است

آیت الله مددی: آهان، این واسطه خفی کار را یکم مشکل کرده، مرحوم نائینی چسبیدند واسطه هر جور که باشد قبول نمی شود، خفی و جلی هم ندارد، راست هم می گویند، واسطه که خفی و جلی ندارد اما لفظ واسطه در لسان روایت نیامده.

پرسش: بنای ما در استصحاب، مسامحات عرفیه است، حالا ما ولو تعبد را هم قبول

آیت الله مددی: نه به حد مسامحه نرود، نه ببینید این را آقای خوئی نوشته که مسامحه عرفی قبول نیست، نه نمی خواهیم بگویم مسامحه عرفی، آن هم نگفتیم، دقت کردید؟ آنی که ما گفتیم در عرف بگویند شما می گوی نیم ساعت قبل حاجب نبود الان می خواهیم وضو بگیرم شک دارم خب می گویم خیلی خوب نبود، حالا هم نیست، می گوید نه این که بگویم نیست معلوم نیست آب برسد، خب این را وسواس حساب می کنند، تو تقض یقین به شک کردی، معیار این است، واقعیتش این است، می گویند برای تو وسواس پیدا شده، حاجب نیست، قبلا نبود نیست خب صورتت را بشور دیگه، نه باید بروم دو مرتبه بررسی بکنم حاجب هست یا نه، انصافش نقض یقین به شک حساب می شود

پس در این جا مطلب به نظر من ان شا الله تعالی روشن شد که در حقیقت این مبحث سه تا نکته اساسی دارد، یکی ترابط، یکی این مبنا که استصحاب عقلائی است یا تعبد، یکی آن نتیجه که مطلقا جاری می شود با واسطه مطلقا جاری نمی شود یا تفصیل قائل بشویم بین واسطه خفی و جلی، نه به عنوان واسطه خفی و جلی بلکه به این نکته ای که من عرض کردم و انصافا به ذهن من می آید که حق با مرحوم شیخ باشد، عرفی تر است تا کلامی که مرحوم نائینی و آقای خوئی و امثال این ها گفتند، غیر از این ها هم داریم، اختصاص به این دو بزرگوار ندارد حالا این ها را اسم بردیم به عنوان نمونه

پس بنابراین آنی که به ذهن ما می آید اولاً ما این ترابط را قبول کردیم، روی مبنای عقلائی بودن اصلا کاری به این حرف ها مثل واسطه نداریم، عنوان را نگاه می کنیم اگر عنوان تعبدی باشد صدقش مشکل است مثلاً بگویم عنوان تیمم یک عنوان تعبدی است، آن وقت مثلاً شک بکنیم من باب مثال، مثلاً من باب مثال تمام کف دست ما به خاک رسید یا نه؟ یا فقط انگشتان رسید؟ انصافا آن جا با اصول نمی شود کاری کرد چون مسئله عنوان تعبدی است و باید احراز عنوان بشود اما در مثل غسل نه مشکل ندارد، با اصول

می توانیم احراز بکنیم، با ابداعات می توانیم درست بکنیم، با کشف ابداعی هم می توانیم، این راجع به این مسئله، راجع به بحث

اصولش

و اما راجع به نتیجه نهاییش، راجع به نتیجه نهاییش هم توضیح بدهم چون دیروز گفتیم، مجموعاً سه احتمال بشود یا شاید هم سه قول

در مسئله وجود دارد:

۱. شما با استصحاب عدم حاجب، اثبات غُسل نمی توانیم بکنید که الان گفتیم، قاعده اش هم الان گفتیم. مطلقاً نه با استصحاب

عدم حاجب و نه با اصالة عدم الحاجب، عرض کردیم فرق بین اصالة عدم الحاجب با استصحاب در استصحاب عدم را می

بیند ادامه اش می دهد، ابقایش می کند اما در اصالة العدم هیچی نمی بیند، می گوید هر شیئی که به اصطلاح احراز نشد ما

بنا به عدمش می گذاریم لذا دیروز عرض کردم استصحاب عدم حاجب محرز است، اصالة عدم الحاجب محرز نیست و به

عبارۀ آخری با اصالة عدم الحاجب شما فقط جری عملی دارید، فقط جری عملی است اما با استصحاب عدم حاجب شما تحقق

موضوعی هم دارید یعنی می گوئید حاجب نیست. آن می گوید نه من خبر ندارم یعنی فقط جری عملی است.

پس وجه اول شما مطلقاً وضویتان درست نیست چه استصحاب عدم حاجب و چه اصالة عدم الحاجب، طبعاً مراد از اصالة عدم

الحاجب، شما از خواب بیدار شدید حالت سابقه هم ندارید یا حالات سابقه مختلف دارید، گاهی حاجب بوده و گاهی نبوده،

الان شک دارید اصل عدمش است، به این معنا. این رای اول که مطلقاً به اصالة عدم الحاجب و با استصحاب عدم حاجب،

غُسل محقق نمی شود، عنوان پیدا نمی کند، این رای اول که عرض کردیم مثل مرحوم نائینی و این ها.

۲. رای دوم که احتمالاً شاید کلمات شیخ هم نتیجه اش این باشد، با استصحاب می شود، اگر حالت سابقه عدم بود، با اصالة

العدم نمی شود که رای این حقیر هم همین است که با استصحاب عدم حاجب می شود، با اصالة عدم الحاجب نمی شود، آن

جری عملی صرف است، آن کاری نمی تواند بکند اگر بر فرض هم در این جور جاها جاری بشود.

۳. رای سوم که شاید از کلمات قدما یا اهل سنت هم استفاده می شود با هر دو می شود

پس سه تا احتمال یا سه تا رای در مسئله است، چه با اصالة عدم الحاجب و چه با استصحاب عدم الحاجب شما آب به صورتتان بریزید غسل محقق نمی شود، این نتیجه نهایی. مطالب را خیلی واضح و روشن صحبت کردیم، ان شاء الله بنشینید فکر بکنید بتوانید نتیجه گیری بکنید، خودتان نتیجه گیری بکنید که کدام یکی از این سه احتمال درست است

پس احتمال اول نه با اصالة عدم الحاجب و نه با استصحاب عدم الحاجب شما نمی توانید وضو بگیرید یعنی غسل محقق نمی شود و باید احراز بکنید.

احتمال دوم تفصیل بدهیم بین استصحاب عدم حاجب و اصالة عدم حاجب

پرسش: اصالة عدم حاجب، جری عملی هم درست می کند یا نه؟

آیت الله مددی: جری عملی می کند اما به نحو تحقق غسل نمی خورد، آن تحقق موضوعی دارد

پرسش: جری عملی در چی می کند؟

آیت الله مددی: که مثلاً انجام بدهد حاجب نیست اما این که صورت شسته شد معلوم نیست چون حالت سابق ندارد.

این رای دوم که به ذهن این حقیر می آید

پرسش: حالت یقین را ادامه بدهد

آیت الله مددی: این دیگه حالت یقین را ادامه نمی دهد، نمی داند نه این که حالت یقین را ادامه داد.

رای سوم که ظاهراً فکر می کنم در کلمات قدما چه سنی و چه شیعه این رای بیشتر مطرح است، با هر دو اصل غسل محقق می شود.

پرسش: احتمال سوم مبنایش چیست؟

آیت الله مددی: مبنایش این است که اصل عملی است، اصل عملی کافی است مطلقاً

پرسش: با چه نگاهی بهش نگاه می کند؟

آیت الله مددی: می گوید همین چون ایشان تعبد دارد، تعبد داریم حاجب نیست، آب هم شستیم محقق می شود.

طبعاً این ها بیشتر این اصول را سابقین یک جور شبیه اماره یا اماره می دانستند، این مثل این که بینه بیاید بگوید حاجب نیست، شبیه

آن می دانستند، اصالة عدم الحاجب یا استصحاب عدم حاجب این است

پرسش: اصلاً توجه داشتند به فرق بین اصالة العدم و استصحاب؟

آیت الله مددی: دیگه روحشان را احضار بکنید و بپرسید، شاید انصافش معلوم نیست، قبول دارم و لذا هم می گویم که در هر دو

صورت می گفتند جاری می شود، این مطلب روشن شد؟

این مطلب هم برای این که روشن بشود مراد ما از اصل مثبت چیست به نظرم یک مقداری صحنه کار روشن کرد، در خود مسئله

فقهیش هم نتیجه فقهیش روشن شد و تحلیل اصولیش هم روشن شد، یک مقدار این بحث را من تکرار کردم برای این که یواش یواش

در فروع متعدد مسئله اصل مثبت کاملاً واضح و روشن بشود.

فرع دومی را که مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی مطرح کردند جایی است که رطوبتی باشد مثلاً در زمین رطوبتی باشد و بعد

حیوانی آن جا بنشیند و این بدن حیوان مثلاً رطوبت بگیرد، استصحاب بکنیم بقای رطوبت و آن وقت بیاید روی بدن ما بنشیند، مثلاً

روی لباس ما بنشیند، با استصحاب بقای رطوبت، اثبات بکنیم که این شیء نجس است. آقای خوئی و نائینی فرمودند این مبنی بر

نکته دیگری است، یعنی این فرع یک نکته فقهی دارد، فقط مثبت بودن نیست. آن نکته فقهی این است که سرّ تنجز چیست، آن را باید

روشن کرد.

پرسش: دقیقاً این جا استصحاب چی می خواهد بشود؟

آیت الله مددی: استصحاب بقای رطوبت

پرسش: بقای رطوبت چی؟

آیت الله مددی: رطوبت همان حیوان، همان شیئی که نجس بوده یا خود حیوان، مگسی، ملخی روی جای نجس نشسته و بلند شده. بعد

نمی دانیم رطوبت پاش خشک شده یا نه، آمده روی لباس من نشسته، استصحاب بقای رطوبت می کنیم.

آن وقت ایشان می فرماید باید ببینیم تنجز چیست، اگر تنجز این است که شیء رطب با بدن شما ملاقات بکند، ملاقات و رطوبت بله این جا استصحاب جاری می شود، چرا؟ چون ملاقات که وجدانی است و رطوبتش هم به استصحاب است.

اما اگر موضوع تنجز سریان است، این نکته مثبتش این جاست، سریان است، شما با استصحاب رطوبت نمی توانید اثبات سریان بکنید، شما بهش می گوید رطوبت در پای ملخ بود اما این به لباس من رسید از کجا؟ موضوع تنجز سریان است.

پرسش: مقتضی ندارد

آیت الله مددی: نه، مقتضی که رطوبتش استصحابی است

پرسش: نه رسیده یا نرسیده

آیت الله مددی: آهان، سریان، سریان کرده یا نکرده موضوع، اگر موضوع سریان باشد می شود اصل مثبت چون باید بگویم این جا سابقا رطب بود الان هم رطوب است چون رطب است به من سریان کرد، این نکته اش این است

پس با استصحاب بقای رطوبت بخواهیم حکم تنجز را ثابت بکنیم می شود اصل مثبت، بله اگر گفتیم موضوع تنجز این است ملاقات و رطوبت، این جا ثابت می شود چون ملاقات پای ملخ وجدانی است، با لباس من یا بدن من، رطوبتش هم تعبدی است اشکال ندارد اما اگر بنا به این شد که اضافه بر ملاقات و رطوبت سریان باید باشد.

بعد ایشان می فرماید فالحکم بالنجاسة لاستصحاب الرطوبة متوقفٌ علی القول بالاصل المثبت اگر سریان باشد.

بعد ایشان می فرماید و الصحيح من الوجهين هو الثاني

البته این بحث فقهی است، این اشتباه نشود. این باید به فقه و استظهار از لسان دلیل برگردد، حالا ایشان می فرماید صحیحش این است که موضوع تنجز سریان است.

لأنه لم يرد بيانٌ من الشارع يستفاد منه موضوع التنجز فلا محالة يكون بيانه موکول إلى العرف و من الظاهر أن العرف لا يحکم بالقضاه العرفية

مثلا دست شما با خاک آلوده است، گل آلود است، وقتی می گویند لباس شما گل آلود شد که از این دست شما به لباس برسد

إلا فی مورد السرایة

پرسش: تنجز با سریان یکی است. نه این که تنجز موضوع سریان باشد

آیت الله مددی: نه سریان موضوع، اگر گفتیم نه فقط دست شما به شیء رطب بخورد نجس است این کافی است، می خواهد سریان بکند یا نکند. بله آن جا استصحاب جاری می شود

هذا كله فی غیر الحيوان و اما فی الحيوان كما إذا وقع ذبابٌ على النجاسة الرطبة فطار و وقع فی الثوب أو فی إنا ماء مثلا و شككنا فی بقاء رطوبت این حیوان حین الملاقاة ففیہ تفصیل

در باب حیوان باید تفصیل بدهیم

فإنه إن قلنا بأن الحيوان لا ینجس اصلا

اصلا نجس نمی شود کما هو احد القولین

آن وقت این که ایشان می گوید مرادش هم من توضیح دادم، چون من عبارت را خواندم می خواهم توضیح بدهم، مراد ایشان این است که اگر ملخی روی نجاستی مثلا بول، حالا آب، روی آب نشست پای ملخ نجس نمی شود، نهایتش مقداری از آب به پای او می چسبد، بعد که پرواز کرد جدا می شود، اما خود پا نجس نمی شود، خوب دقت بکنید، مراد آقای خوئی این است کما هو احد القولین بأن الحيوان لا ینجس اصلا روشن شد، مراد ایشان این است، بر فرض اگر ملخ روی بول هم نشست، رفت و پایش هم در آب بول رفت مثلا، دیگه مثال بارز بارز، بعد بلند شد پایش نجس نمی شود اما بول روی پایش هست.

پرسش: این حرف ها گفتنی هم نبود

آیت الله مددی: دیگه حالا چه عرض کنم!

کما هو احد القولین فإن كانت الرطوبة باقية حین الملاقاة صار الثوب أو الاناء نجسا

خوب دقت بکنید، پای خود ملخ نجس نشد اما آن رطوبت موجود بود، نمی دانم تصور می کنید؟ چون شما می گوئید نجس نیست، از آن ور رطوبت باقی است، مراد ایشان این است. قول دیگر هست که اصلا رطوبت به پای ملخ نمی چسبد، این قول دیگر است که ایشان این را ننوشتند یعنی جسم ملخ و پای ملخ یک جوری است که لا تعلق به الرطوبة، اصلا آب به پای او نمی چسبد، یک حالت صیقلی مخصوص دارد در بول هم بنشیند، دو ساعت هم بنشیند، بلند بشود روی پایش دیگه اثری از بول نیست، این رای دیگر است. مگس هم همین طور است، دنبال ملخ نرود. حیواناتی که از این قبیل اند چون ایشان مثال به ذباب زد اما در حیوان مثلا فرض کنید گوسفند، خون روی پشم گوسفند ریخت این نجس می شود، این که نجاستش جای بحث ندارد لکن زوالش، البته ایشان به عنوان یک قول گرفتند لکن زوالش به تطهیر نیست، زوالش به عین نجاست است، زوال عین نجاست، همین حرف را سنی ها هم در انسان می زنند، فرق نمی کند. معروف بین اهل سنت این است که اگر قطره خون روی دست آمد دست نجس است اما اگر شما مالیدید، از دهنتان تف می زند خون می رود، این پاک می شود، پاک شدن با زوال عین نجاست است، در حیوان هم همین طور است، در حیوان هم طهارتش با، البته آن جا هم یک قولی هست که در حقیقت گوسفند نجس نمی شود، در مثل ذباب که ایشان مثال زد اضافه بر آن رای سومی هم هست، در مثل ذباب یا ملخ رای سومی هم هست و آن اصولا رطوبت یا آن بول اصلا به پای این ها نمی چسبد، پای این ها یک حالت صیقلی دارد، دیدید دیگه! اصلا رطوبت بهش نمی چسبد، دو ساعت هم در بول باشد بلند شد پایش خشک است و لذا هم نجس نمی شود.

پس این که ایشان فرمودند قلنا أنا الحيوان لا ینجس، البته این اعم است، مثل گوسفند، گوسفند هم لا ینجس، خون روی پشمش ریخته بشود نجس است، خون نجس است نه پشمش، لذا اگر خون به یک نحوی از بین رفت، در طول زمان خون از بین رفت، آن گوسفند پاک است

پرسش: اگر پشم گوسفند لباس بشود چی؟

آیت الله مددی: آن تطهیر می خواهد،

مثلا زمین تطهیر نمی خواهد، زمین عادی، رویش بول ریخت، إن الارض یطهر بعضها بعضا اما همین زمین را شما آسفالت کردید تطهیر می خواهید، همین زمین را سنگفرش کردید، دیوار، کسانی که گفتند شمس کافی است با آن شرائطش، آن ها گفتند دیوار هم از این قبیل است یا زمین، با شمس یا هوا یا هر کدام تنها یا دو تاییشان، علی خلاف فیه، این جوری است. خود درخت باز محل کلام است که آیا درخت از قبیل حیوان است؟ یک قطره خونی به درخت ریخت آیا این از قبیل حیوان است که خون خودش پاک شد درخت پاک است یا آن مثل جسم انسان است که پاک کردن می خواهد. اهل سنت همه را از یک باب گرفتند خودشان را راحت کردند.

پرسش: منقول و غیر منقولش می کنند

آیت الله مددی: کی؟

پرسش: مثلا آن منقول است یا غیر منقول

آیت الله مددی: می گویم غیر منقول در مثل چوب چرا اما درخت را می گویند نه، بعضی ها می گویند نمی خواهد و بعضی ها می گویند می خواهد، مشهور می گویند نمی خواهد، آن منقول و غیر منقول نکته اش همین است، نکته خاصی ندارد.

بعد ایشان می گوید

فإن قلنا بأن الحيوان لا ينجس أصلا پس اگر یک کاسه خون هم روی بدن گوسفند ریختید پشم گوسفند نجس نمی شود، خون هست و لذا تا آن خون تر است و به پیراهن شما بخورد پیراهن شما نجس می شود، نجاست هست اما متنجس نمی شود، و إلا اما اگر خون روی بدن حیوان و روی بدن گوسفند، خون خشک خشک شد، شما لباستان هم بهش خورد نجس نمی شود، این رطوبت مهم است، این رطوبتی که اگر گفتیم لا ينجس

فإن كانت الرطوبة

عرض کردم چون مثل ذباب زدند در مثل ذباب قول سوم هست، اصلاً نجاست در بدن او نمی آید، در پای او نمی آید، در پای ذباب و

ملخ اصلاً نمی آید

پرسش: جایی که عین نجس باشد نجس است

آیت الله مددی: خب عین نجس اگر خشک باشد کل یابس ذکی که در روایت دارد

پرسش: اگر خشک باشد فرقی بین انسان و حیوان ندارد

آیت الله مددی: بله فرق نمی کند

نه مراد این است که خون روی بدن حیوان باشد و خشک باشد که نجس نمی کند ملاقات

پرسش: می گوید برطرف شده

آیت الله مددی: نه برطرف نشده، خون هست و شما می بینید قرمز اما خشک است

پرسش: این که فرقی نمی کند چه حیوان باشد و چه غیر حیوان

آیت الله مددی: بله فرقی نمی کند

پرسش: پس نمی شود روی حیوان مثال زد

آیت الله مددی: نه چون در انسان اگر خشک هم باشد یا تر باشد بالاخره بدن انسان متنجس است، آن می گوید بدن حیوان متنجس

نیست

فإن كانت الرطوبة باقية حين الملاقاة صار ثوب أو إنا الماء نجسا لملاقاته هذه الرطوبة لا لاجل ملاقاته للذباب

چون ایشان مثل مگس را تکرار فرمودند من مخصوصاً خواندم که بگویم در باب مگس نکته دیگری هم غیر از این هست

فإذا شك في وجودها فلا مجال للتمسك باستصحابها

اگر گفتید که آیا این رطوبت در پای ملخ هست یا نه جای استصحاب نیست،

لكونه من اوضح مصاديق الاصل المثبت حتى على القول بكون الموضوع مركبا من الملاقة لعدم احراز ملاقة النجاسة حينئذ

چون احتمال نیست

لا احتمال جفاف الرطوبة

چون احتمال جفاف هست فلا تكون هناك نجاسة حتى تتحقق ملاقاتها

نه آن بقاءش است

و استصحاب الرطوبة

عمده این است

لا يثبت ملاقة النجاسة إلا على القول بالاصل المثبت

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين